

برای آنان که می اندیشند.

**جوان شدن،**

**جوان بودن،**

**جوان ماندن**

**هرمز انصاری**



سرشناسه : انصاری، هرمز، ۱۳۱۴ -  
 عنوان و نام پدیدآور : جوان شدن، جوان بودن، جوان ماندن  
 هرمز انصاری  
 مشخصات نشر : تهران: هرمز انصاری، ۱۳۹۲.  
 مشخصات ظاهری : ۸۰ ص:؛ ۱۱/۵×۱۶/۵ س.م.  
 فروست : ”برای آنان که می اندیشند“ ۳۴  
 شابک جلد شومیز : 978-964-04-9800-2  
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
 موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۴  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ج۹ ۶۴۴/ن۶۲ PIR۷۹۶۲  
 رده بندی دیویی : ۸۶۲/۸۸۴  
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۲۳۰۹۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی : فرارنگ آریا  
 شمارگان : ۳۰۰۰ شومیز، ۵۰۰ گالینگور  
 چاپ اول : تابستان ۱۳۹۲  
 قیمت : جلد شومیز: ۳۲۰۰ تومان  
 جلد گالینگور: ۴۲۰۰ تومان

[www.hormozansari.com](http://www.hormozansari.com)

”انستیتو زبان سیمین“ – نبش کوچه ورنوس – بلوار کشاورز

۸۸۹۵۴۴۶۷ / ۸۸۹۵۴۴۶۹ / ۴-۸۸۹۵۱۱۵۱

برای آنان که می اندیشند.

**جوان شدن،**

**جوان بودن،**

**جوان ماندن**

**هرمز انصاری**

پیش سخن

آدم را روان راه می برد -

جسم، قالب "ذهن" است.

آدمی می شناسم

که از زندگی اش راضی بود؛

به آن می بالید

و به آن چسبیده بود.

روزگار، آن را از او گرفت؛

غمگین شد،

احساس کمبود می کرد

داشت به راهِ ناامیدی می رفت

روزگار

آدم های دیگری و راه دیگری و زندگی دیگری

سر راه او گذاشت

باور نمی کرد،

با ناامیدی

دست به آنان داد و

پای در آن راه نهاد

روشی دیگر پیش گرفت.

نه از درون ”تحول“ یافت -

که خود می دید

بلکه دیگران

از دور و از نزدیک

به او می گفتند

روز به روز جوان تر می شود.

او صفحه سن شناسنامه ای را به پشت گذاشته بود؛

تولد می گرفت

اما به آن طرفِ ”گذشته“ کاری نداشت؛

باقی مانده را

می کشید تا درازتر شود؛

با لذت بردن از آنچه دارد

با بهره برداری از آنچه هست

با بدرقه آنچه باید برود

و استقبال از آنچه باید بیاید

با رویاندن آنچه ”زندگی“ می بخشد

و ما - در این کوچک کتاب -  
می کوشیم  
کودکان کودکی کنند  
نوجوانان نوجوانی را -  
دورهٔ "تحول" خود را، داشته باشند

جوانان بلندپروازی کنند  
میانسالان تجربه های خود را بپروند  
و کهنسالان کودکی و نوجوانی و جوانی را  
به جا آورند

جوان شدن با کوشش خود ماست،  
با زدودن رنگ باخته ها  
با پیدا کردن نادیده ها  
با آوردن نیامده ها

جوان بودن  
در نلمیدن روی دستاوردهاست -  
در نو به نو شدن لباس هاست؛  
لباس هایی که دیده می شوند  
و دیده نمی شوند؛  
در دانش، اندیشه و رفتار به اندیشه است

در جوان ماندن  
راه جوانان را رفتن است -  
راهی برویم که جوانان پشت سرمان بیایند  
فرهنگی عرضه کنیم  
که جوانان دوست داشته باشند  
و بتوانند  
در آن فرهنگ "جوانی" کنند.

ما نمی خواهیم سن و سال دارها  
به آنچه رفته است،  
از دست داده اند  
تکیه کنند  
می خواهیم به آنچه نیامده است  
و باید بیاید  
فکر کنند.  
نمی خواهیم آنان جوانان را جای خود بگذارند،  
می خواهیم خود را جای جوانان بگذارند  
و دانش و تجربه و اندیشه خود را  
به رویاندن نهال های تازه  
در باغ پرصفای آینده کشند؛  
دنیای جوانان.

۹۲/۳/۲/۱۲

شاید از آن دور دورها ما را بهتر می دیدند  
تا از درون، خودمان را.  
یکی از پر درخشش ترین مردم روی زمین  
مردم ایران اند.

مردمی که طی هزاران سال توانستند  
پرچم دوست داشتن و اندیشیدن را  
بالا نگه دارند.

آسیب هایی که مردم ایران دیدند  
شاید بیش از کشورها  
و سرزمین های دیگر بوده –  
ولی نیرومندی شان امروز مثال زدنی است.  
**نیرومندی درون، نه نیرومندی بیرون.**  
داشته های شما، قدرت واقعی شما نمی شود؛  
آن گونه که در درون شما می گذرد،  
باورداشت خودتان از نیروی خودتان،  
قبولداشت خودتان.

**اصل وجودت همان اندیشه و احساسات است،**

که می بایست اول درست ببینی –  
تشخیص بدهی،  
بر اساس دیده ها و داشته هایت درست بیندیشی،

اگر کسی با فیزیک هستی آشنا نباشد؛

**با رابطه‌هایی که بین همهٔ پدیده‌هاست -**

تفکرش نمی‌تواند تفکر علمی باشد،

مغز انسان خیلی پرتوان است.

این توانمندی را ما چه قدر به کار می‌گیریم؟

چه قدر از آن بهره‌برداری می‌کنیم؟

اگر حیوان‌های دیگر هر کدام یک نوع هستند:

نوع سگ، نوع گوزن، نوع سوسمار، نوع کرم،

**انسان انواع است**

به دلیل مغز پرتوانش

می‌تواند از پایین‌ترین تا بالاترین باشد -

اگر از مغز استفاده نکند پایین‌ترین است

و اگر از مغز خوب استفاده کند بالاترین.

نیرومندی ما درونی است. داشته‌های مان بیرونی.

داشته‌های ما بیرونی است، ابزار کار است

هر چه داشته باشیم،

قدرت و ثروت و زیبایی را؛

می‌شود گرفت

ولی، نیرو وقتی از درون می آید  
به همه این ها معنا می دهد.  
**نیرومند واقعی کسی است که**  
**بداند**

**از آن چه دارد**  
**چه گونه بهره برداری کند**  
که برای شکوفایی و باروری زندگی باشد.

ما برای همین در محضر استاد حاضر می شویم،  
برای همین پژوهش می کنیم،  
برای همین رصد می کنیم،  
برای همین سفر می رویم  
**که ببینیم و بشناسیم و بفهمیم.**  
بفهمیم که ”چه“ و ”که“ هست  
و تصمیم بگیریم  
چه گونه از آن چه هست بهره برداری کنیم.

ما باید رشادت فکر کردن داشته باشیم،  
رشادت گفتن نیز.

**آن چه را که داریم زیر سؤال بریم.**  
اگر جواب داد -

اگر با منطق ما، با دل ما، با باورداشت ما،  
اگر با قدرت ذهنی ما، مطابقت کرد  
قبولش کنیم.

اگر کسی رشادت فکر کردن داشته باشد  
باید رشادت بیان فکرش را داشته باشد.

اگر تو بتوانی درست ببینی، درست بیندیشی  
و شهامت بیان احساس و اندیشه ات را داشته باشی  
آن وقت تو داری نزدیک می شوی  
به جایگاهی که انسان باید بنشیند.

اگر رشادت فکر کردن داشته باشیم،  
رشادت بیان اندیشه داشته باشیم،

**باید رشادت اجرای**

**اندیشه و بیان مان را داشته باشیم.**

نمی شود آدم حرف های خوب تر و تمیزی بزند  
ولی انگشتش به سوی دیگری باشد

من باید

با رفتارم آن باشم که معتقدم،

که می گویم،

**که از دیگران انتظار دارم**

چرا باید حق را برای خود قائل شویم

وظیفه را برای دیگری؟

آن باش که از دیگری انتظار داری،  
به شرط این که انتظارت مبانی علمی داشته باشد،  
انتظارت صداقت و پاکی داشته باشد،  
انتظارت پاسخگوی نیازی در آینده باشد.

ما نیرومندی را درونی انسان می بینیم،  
**انسان تعیین کننده سرنوشت انسان است**

و آن چه بیرونی است  
با اندیشه های پرتوان شما،  
با احساس پاک شما  
به خدمت آن در می آید  
که سال ها و قرن ها آرزو داشته ایم  
برای همین سعی می کنیم  
که اندیشه مان را پرتوان کنیم.

اندیشه چه گونه پرتوان می شود؟  
باید غذای خوب اندیشیدن به آن برسد.  
غذای خوب اندیشیدن از کجا می رسد؟  
از طریق زبان.  
اگر فیلسوفی چیزی از آن سوی دنیا بگوید  
برای من گفته که بتوانم زندگی ام را بسازم.

من باید زبان درکم طوری باشد که  
اگر فیلسوفی، خردمندی، دانشمندی، بنیانگذاری  
در اعماق تاریخ یا از آن سوی دنیا  
چیزی گفته یا می گوید  
**من بفهمم او چه گفته**  
و گفته او را شکوفا کنم،  
اگر من بتوانم خوب بیندیشم  
و احساسم زیبا و لطیف باشد  
و توان این را داشته باشم که  
هم اندیشه ام را بیان کنم و هم احساسم را،  
یک آدم دوست داشتنی می شوم،  
یک آدم قابل قبول.

زیرا اندیشه ای پرتوان دارم  
و توان آن را هم دارم  
که اندیشه ام را بیان کنم.  
ما اگر خرد راه بردن زندگی را داشته باشیم  
دست به سلاح نمی بریم

آن کسی که خرد دارد و عاطفه دارد  
 اصلاً نمی تواند سلاح به دست گیرد،  
 نمی تواند اهانت کند،  
 نمی تواند پرخاش کند  
 برای این که درونش آن قدر زیباست  
 و آن قدر به خود  
 از نظر اندیشه اطمینان دارد  
 که نیازی ندارد دورویی کند،  
 پرخاش کند و کسی را آزار دهد.  
 زبان برای این است که  
 آن چه را که دیگری می گوید من بفهمم  
 و آن چه را من می گویم او.  
 ذهن مخلوق فعالیت های بدن است و رهبر آن.  
 بر اثر کار و زندگی، ذهن انسان پرورده شده است،  
 ذهن هر چه پرورده تر باشد بدن را بهتر راه می برد.  
 آدم هایی که ذهن قوی دارند  
 پربار است زندگی شان.  
**زندگی تان را با ذهن پر توان راه ببرید**  
 راه عشق و اندیشه،  
 اندیشه و بیان.

خیلی دلم می خواهد که جوانان و نوجوانان امروز  
این فرصت را به ما بدهند  
تا آن چه را آموخته ایم،  
آن چه را تجربه کرده ایم،  
آن چه را باور داریم  
و در عمل، درست آن را پیدا کرده ایم  
و عمل، موجه و موفقیت آمیز بوده است  
با آن ها در میان گذاریم.

رو در رو

با لذت بردن از چهره های شفاف  
با آدم هایی که به بزرگ ترین امر زندگی — به  
یاد گرفتن روی می آورند حرف زنیم

ما هرگز انتظار این را نداریم  
که جوان ها و نوجوان ها  
از ما پیروی کنند،  
از ما تقلید کنند

ما چیزهایی را می گوئیم  
که آن ها به صرافت بیفتند،  
فکر کنند،  
ما انگیزه فکر کردن را می دهیم.

گاهی از نوجوانان و جوانان تقاضا کرده ایم که  
 یک چیز را از ما بپذیرند،  
 بپذیرند که هیچ چیز را از ما نپذیرند  
 نسل های گذشته،  
 آن هایی که تاریخ را ساختند،  
 آن هایی که تمدن را ساختند،  
 آن هایی که موجب سربلندی ما بوده اند،  
 قهرمانان دوره خودشان بوده اند.  
 ما نمی توانیم به شکل آن ها رفتار کنیم  
 ولی به آن ها می بالیم،  
 آن ها اگر نبودند ما الان در جنگل ها و غارها بودیم  
 ولی آن ها آمدند مرحله ای از تاریخ را  
 با فکر نو،  
 با شجاعت و با قهرمانی  
 جلو بردند  
 و ما می خواهیم قهرمانان دوران خودمان باشیم.  
 ما اگر پدران مان را ستایش می کنیم،  
 اگر در مقابل استاد زانو می زنیم،  
 اگر همواره  
 مهر آنان را در قلب مان نگه می داریم،  
 به آن معنا نیست که ما هم مثل آنان در آییم.

اگر چیزی را می خوانی، اول برو به جنگش  
ببین می توانی آن را رد کنی،  
اگر نتوانستی و باورش کردی و قبولش کردی،  
بشود رفتار و کردارت  
آن وقت تو یک مرحله جلو آمده ای  
چون داشته های او را گرفته ای  
و به داشته های خود افزوده ای.

با مطالعه و جمع آوری اطلاعات ضروری  
آن چه را که ما از دست داده ایم  
شما از دست ندهید.  
ما بخش عمده ای از زندگی مان را، حرام کرده ایم  
درصد بالایی را برای دریافت چیز مطلوب  
سازمان دهی ها و شیوه های راه بردن  
آن جور نبوده است  
که ۱۰۰٪ آن چه به ما می دهند  
قابل استفاده باشد  
ما مجبور بودیم تلاش کنیم  
از میان آن چه در اختیارمان هست  
دُر دانه هایش را انتخاب کنیم.

انسان بدون این که با چیزی رو در رو بشود  
 با زبان، اطلاعات مربوط به آن را می گیرد،  
 زبان آمد و  
 مرزهای جغرافیایی را برداشت،  
 فاصله زمانی را برداشت.  
 ما اطلاعات بیرونی را درونی می کنیم  
 و با درونی کردن اطلاعات  
 قدرتمندتر می شویم.  
 به این دلیل ذهن محصول بدن است  
 دروازه های ورودی بدن  
 اطلاعات را به آن می رسانند،  
 آن اطلاعات را می برد پیش اطلاعاتی  
 که قبلاً داشته؛ با آن ها می سنجد،  
 که درست و غلط آن را پیدا کند  
 و وقتی آن را درست دید هشیارتر از گذشته  
 می تواند زندگی اش را راه ببرد.  
 بنابراین ما محتاج هستیم  
 اطلاعات واقعی را دریافت کنیم،  
 مبانی علمی داشته باشد  
 تصور و گمان و خرافه و اوهام  
 به اسم واقعیت نباشد.  
 اطلاعات باید از کانال های مختلف  
 و در مواقع و مراحل مختلف گرفته شود.

اطلاعات باید انتخاب شود،  
 بهره برداری از اطلاعات مهم است.  
 غنای تو در این نیست  
 که بیش ترین اطلاعات را داشته باشی،  
 قدرت تو در این است که  
 از آن چه می گیری درست بهره برداری کنی  
 ذهن محصول بدن است -  
 بدن اطلاعات را به او می رساند تا تحلیل گری کند،  
 یاد می گیرد چه گونه این بدن را راه ببرد  
 که سالم و پرنشاط باشد  
 ذهن نیروهای بدنی را تقویت می کند،  
 چیزی درون تو وجود دارد که  
 قدرت هایی را که به حکم فیزیک بدن  
 دارند تحلیل می روند تقویت می کند  
 آدمی که ذهنش پرتوان است  
 ترس در زندگی اش نیست،  
 تردید و ناامیدی نیست  
 و چون ترس نیست  
 دشمنی نیست  
 و چون دشمنی نیست  
 سلاح به روی دیگری کشیدن نیست.

تلاش ما این است که بفهمیم  
و شما باید دانش را امر رفتاری تان کنید.

آدم سرشار از استعداد است  
باید فقط به او امکان رشد بدهیم،  
ما وقت نداریم همه چیز را یاد بگیریم  
باید انتخاب کنیم.

و وقتی که پیدا کردیم چه می خواهیم  
باید یاد بگیریم چه طوری؟  
”چه“ برای ما خیلی با ارزش است  
ولی ”چطوری“ اگر نباشد  
”چه“ روی دست مان می ماند.

اگر انتخاب کردی که چه می خواهی  
باید بگویی ”چطوری“ آن را به دست می آوری

باید آن گونه توانمند باشید که  
چیزی را که می اندیشید  
آن گونه که می اندیشید  
عرضه کنید،

دست به سلاح نبرید،  
اهانت نکنید.

زیبا، شیرین و دوست داشتنی  
اندیشه تان را بیان کنید

و مهم ترین آن ” انتقال احساس “ است  
باید زبانت، زبان بیان احساست باشد.  
دنبال این باشید که با تقویت اندیشه و بیان،  
اعتبارتان را، شخصیت تان را، توانمندی تان را  
بالا ببرید.

اندیشه تنها وسیله است که  
می شود با آن یک نفره  
دنیا را و تاریخ را فتح کرد.  
اندیشه ای که زمان را می شناسد  
و با آن راه می رود.

خیلی غرورانگیز و بالیدنی است که  
جوان ها این طور با اعتقاد، با درایت و با توان بالا  
دارند کاری را که ما، بیش از نیم قرن  
روی آن تلاش کردیم، فکر کردیم،  
سازمان دهی کردیم  
و مورد نیاز و قبول مردم بوده،  
بر عهده می گیرند  
و بر آن چیزی می افزایند که  
آن غرورانگیز است  
روال این طور بوده است که چیزی که به وجود  
می آید تا وقتی که تازه و نو است برای مردم  
دل انگیز است، وقتی که زمان از روی آن می گذرد  
مردم رهایش می کنند می روند سراغ چیز تازه.  
می دانیم که  
تولد در تولد جلوی مرگ را می گیرد،  
در این نیم قرن  
با مطالعه، با تلاش، با مشورت، با جهان بینی  
کارمان را جلو برده ایم،  
این تجربه را، این دستاورد را می دهیم  
به جوان هایی که تشنه یک قطره آب هستند.

یک قطره آبی که ما اسمش را می گذاریم  
 تجربه، دانش، دستاورد  
 و ببینید با چه اصراری، با چه ولعی  
 این دستاورد را دارند می گیرند.  
 کی دارد می گیرد؟  
 کسی که تمام وجودش شوق است،  
 تمام سلول های بدنش به وجد آمده است  
 و می خواهد یک کاری کند که ما نکرده ایم.  
 ما افول نمی کنیم  
 چون تولد در تولد جلوی آن را می گیرد -  
 فکر تازه، روش تازه،  
 انسانی با ویژگی هایی دیگر،  
 با خواست ها و صلاحیت های دیگر نمی گذارد.  
 این تبریک دارد،  
 این بالیدنی است که در این وضعیت  
 آدم هایی که هر کار دیگری می توانند بکنند  
 آمده اند لباس تدریس بپوشند،  
 آمده اند زندگی، جوانی، بینایی،  
 قدرت و خردشان را  
 گذاشته اند روی فرهنگ مردم.

کسانی که می خواهند بیشترین اثر را داشته باشند  
باید بیشترین کار را روی فکر بکنند.

ما برای این که ابزار کار کس دیگری نباشیم  
باید خردمند باشیم،

باید اندیشه پرتوان داشته باشیم،

باید فکرمان راهبر باشد

و گرنه ابزارها را از دست ما می گیرند.

اگر انسان از این بزرگترین موهبتش بگذرد -  
از اندیشه بگذرد

ابزار از او جلوتر است؛ ابزار دست ساخت بشر.

مغز تو خیلی پرتوان است -

اگر درست از آن بهره برداری کنی،

اگر از مغز برای اندیشیدن بهره برداری کنی

شما باید توان اندیشیدن بسیار بالایی داشته باشید

و برتری خودتان را نشان دهید،

برای این که این اندیشه، اندیشه علمی باشد

و شما را درست هدایت کند به حل مسائل،

باید تغذیه علمی داشته باشید.

نمی تواند آدمی چشم هایش را ببندد،  
گوش هایش را بگیرد،  
و نخواند، نشنود، مشورت نکند، پژوهش نکند،  
و بعد مدعی باشد که دارد فکر می کند.  
او دچار تصوره‌های خودش است.  
اگر قله را می خواهی باید دامنه را بپیمایی.

ما دنبال مدیریتی هستیم که  
خرد آدم ها، کارها را راه ببرد،  
تعداد زیاد آدم ها معنای منفی می دهد.  
اگر تعداد زیادی آدم در کاری باشند  
برداشتن این است که کار کوچکی انجام می شود  
ولی، اگر یک خردمند،  
آدمی که ذهنش باز است،  
تجربه دارد،  
هشیار است،  
امور را اداره کند  
می شود فهمید که این جا را  
انسانی خردمند دارد اداره می کند.  
اگر آدمی بخواهد کار بزرگی بکند  
نمی تواند مثل دیگران رفتار کند.  
”هیچ بزرگی چون دیگری زندگی نکرده است“

هیچ فرد پیشگام، و هیچ فرد نوآوری  
عین دیگری رفتار نکرده است  
اگر عین دیگری رفتار می کرد  
پس رو بود، دنباله رو بود.  
همین طور که در تاریخ دیده اید،  
حرف نو زدن، کار نو کردن، چیز نو آوردن  
صفاتی دارد  
چون مردم با آن انس و الفت ندارند،  
عادت نکرده اند  
در مقابلش در می آیند.

حال ببینیم

چه را یاد بگیریم،

چرا یاد بگیریم

چه طور یاد بگیریم؟

چه طور از آن استفاده کنیم؟

شاید مهم ترین امر زندگی ما،

ما مردم به پا خاسته ایران،

کودکان، نوجوانان و جوانانی

که می خواهند سرنوشت خودشان را خودشان

بسازند،

می خواهند راهبر و مقتدای روی زمین باشند

این باشد که چه یاد بگیرند

و چه گونه از آن بهره جویند

برخورد غلط با هر چیزی

از آن شر می سازد.

اگر با وقتت بلد نباشی چه گونه برخورد کنی -

پیشانی، ندانم کاری و بیهوده کاری می آورد.

اصل عدالت این است که

به همه ما فرصت های تقریباً برابر داده شده

کسی که می داند چه گونه از آن استفاده کند،

از زندگی اش راضی است،  
 از کارش لذت می برد،  
 سرفراز و قدکشیده است،  
 در آسمان ها پرواز می کند -  
 هنرمند می شود، نویسنده می شود، معمار می شود  
 دانشمند می شود  
 زندگی را نه فقط آن گونه که هست -  
 با همان زیبایی می بیند  
 بلکه زیباترش می کند.  
 اگر آدم ها علم و فکرشان چیزی را نشناسد  
 دچار خرافات می شوند.  
 اگر ما کتاب می خوانیم،  
 اگر در محضر استاد حاضر می شویم،  
 اگر پژوهش می کنیم،  
 اگر پرسشگری داریم،  
 برای آن است که یاد بگیریم  
 با آن چه هست چه گونه برخورد کنیم  
 که زیبایی، مفید بودن  
 و سازندگی اش را نشان بدهد.  
 خودتان را به چشم ابزار نبینید،  
 شما می خوانید تا یاد بگیرید چه گونه رفتار کنید.

ما می خواهیم رفتارمان را به روز برسانیم،  
ما اگر به روز برسیم  
ارتباط مان هم به روز خواهد رسید.

**به جای این که معلم پرسش گری کند،  
شاگرد باید پرسش گر باشد**

ولی پرسش نه از روی جهالت و تنبلی  
که از روی تفکر.  
منابع مطالعه حتماً کتاب نیست،

مشاهده، غنی ترین مطالعه است.

آدمیزاد به جای این که به طور فطری، غریزی،  
از درون و برون پاسخ دهد

می گوید بگذار با اندیشه ام پاسخ دهم.  
ما همیشه روی اندیشه و بیان کار کرده ایم  
اگر زبان غنی نباشد اندیشه پرتوان نیست.

اندیشه پرتوان نیاز به زبان غنی دارد.  
برای این که سلاح ها بریزد زمین – مدفون شود،  
برای این که دشمنی ها

از فرهنگ لغت ما محو شود،

برای این که آدم ها راحت، پرتوان، سرحال باشند،  
برای این که هر کسی به زندگی

آن گونه نگاه کند که هست

باید زبان درک طوری باشد که

آن چه را که هست

آن گونه که هست

بفهمیم

و زبان تولید طوری باشد که

دست به سلاح نبریم

احساس خود را آن گونه که به ما دست داده است

راحت، زیبا، شیرین به دیگری ابراز کنیم

و بتوانیم با صلح

به جای جنگیدن

دنیا را بگیریم.

انسان از هنگام تولد آمادگی یادگیری دارد،  
ما داریم سنگین کار می کنیم  
که قبل تولد چه یاد بگیرد  
و شما این کار را ادامه خواهید داد  
که طفل قبل از به دنیا آمدن  
احساسش تغییر کند

همین جا با هم پیمان ببندیم  
که یک کوه نوردی جالب -  
فتح قله پای نخورده را - داشته باشیم.  
مردم ایران، مردم جهان  
چشم به شما دوخته اند  
ببینند چه می کنید،

ما می خواهیم خودمان تصمیم بگیریم -  
”که“ باشیم و ”چه“ داشته باشیم.  
ما خیلی چیزها را باید داشته باشیم،  
اما داشته ها را می توانند از ما بگیرند.

اگر آن چه را که داریم بدهیم به تن و وجودمان؛  
اگر بدهیم به نیروهای درونی مان،  
اگر بدهیم به اندیشه و احساس مان،  
اگر بدهیم به مهارت مان،  
اگر بدهیم به خردمان،  
دیگر آن ها را از ما نمی توانند بگیرند.

ما دنبال هر چه که می رویم برای این است که  
بدهیم به تن و وجودمان.  
حتماً آن چیزها را باید داشته باشیم  
که تن و وجود تقویت شود.  
غذا را می توانند از ما بگیرند،  
ولی غذا را که دادی به تن و شد انرژی و حیات،  
دیگر نمی توانند بگیرند.

**ما می خواهیم ببینیم**

**”چه“ داشته باشیم و ”که“ باشیم.**

انسان تفاوتش با سایر موجودهای زنده این بوده  
که ابزارسازی کرده است،  
وسیله زندگی کردن ساخته است.

پس ما باید در ابزارسازی پیشرو باشیم  
برای همین دانش می گیریم،  
دانشگاه می رویم،  
برای همین پژوهشگاه داریم،  
تحقیق و مطالعه می کنیم.  
بدین ترتیب شما اول  
به دنبال فیزیک هستی می روید.  
می روید به دنبال این که رابطه ها را بشناسید  
ببینید این با آن چه رابطه ای دارد  
که آن رابطه را به خدمت بگیرید  
و بتوان بر محیط خودتان مسلط شوید.  
**ویژگی بسیار مهم انسان اندیشه و بیان است.**  
اندیشه است که زندگی را راه می برد  
شما با فکر کردن  
هر مسئله ای را که پیش بیاید حل می کنید  
ولی فکر کردن، ابزار می خواهد -  
ابزار فکر کردن دانش است  
**آدمی که دانش ندارد**  
**فکرش فکر علمی نیست -**  
تصور می کند؛ خرافات دارد

ما باید به جای مال اندوزی، علم اندوزی کنیم  
و علم را بدهیم به تن و وجودمان.  
اگر بخواهیم توانمند و قوی باشیم  
باید یاد بگیریم با آن چه که هست  
چه گونه برخورد کنیم.  
برخورد اشتباه با چیزی  
آن را به ضد ما در می آورد.  
اگر درس می خوانیم،  
اگر مدرسه می رویم،  
اگر در محضر استاد حاضر می شویم،  
برای این است که  
یاد بگیریم  
با آن چه که هست چه گونه برخورد کنیم.

پرهیز نکنید از قبول مسئله –  
خودتان سعی کنید مسئله را حل کنید.  
ولی حواس تان باشد که  
باتجربه ترها هستند،  
باسوادترها هم هستند،  
از آن ها پرسید،  
با آن ها مشورت کنید  
ولی خودتان تصمیم بگیرید.  
خودتان روی پای خودتان بایستید  
تا نیرومندتر باشید.

اگر کسی زیباترین احساس را داشته باشد  
ولی نتواند بیان کند،  
افسردگی و ناکامی سراغش می آید.  
دلش می خواهد به کسی بگوید دوست دارم  
نمی داند چه جوری  
بدین ترتیب اصل وجود شما می شود  
اندیشه و بیان.

**اندیشه تان که قوی شود**  
**می توانید پیام ها را دریافت کنید.**  
باید آن قدر تمرین کنید که  
دانش شما بشود مال شما.  
انسان هایی که خوب می اندیشند  
و خوب بیان می کنند  
دروغ نمی گویند  
آن قدر به خودشان اعتقاد دارند که  
با برتری اندیشه،  
به زور متوسل نمی شوند،  
دست به سلاح نمی برند.

آن چه ما به شما عرضه می کنیم پیام هاست،  
کمک تان می کنیم ذهن تان باز شود،  
دنیا را کوچک و محقر ببینید -  
دنیا را آن گونه که هست؛  
باز، گسترده و روشن ببینید.  
به آن چه به دست می آورید بهایی ندهید -  
بدهید به تن و وجودتان،  
بدهید به نوک پنجه های تان،  
مهارت را بدهید به زبان تان،  
بدهید به مغزتان،  
مهارت اندیشیدن،  
مهارت بیان کردن  
و مهارت اجرا کردن.

**زندگی لحظه به لحظه متحول می شود**  
**شما هم باید یاد بگیرید**  
**لحظه به لحظه**  
**با آن چه گونه برخورد کنید.**  
فکرتان این باشد که  
با آن چه نیامده و خواهد آمد  
چه گونه برخورد کنیم  
که زیبا باشد، به کام ما باشد، و برای ما.

شما جوان ها بهتر از ما می دانید که  
تردید و تأخیر، بیش از اشتباه، لطمه می زند.  
از اشتباه آدم درس می گیرد  
تصحیحش می کند  
ولی، تأخیر، عمر را هدر می دهد

شما باید چابک سواری باشید که  
موقعیت را آن گونه که هست  
درک کنید و بشناسید  
و خود را برای ساختن آینده آماده کنید.  
آن چه که هست کارش را انجام داده،  
رسالتش تمام شده

تحول به گونه ای است که  
ما نمی توانیم طولانی مدت  
آینده را پیش بینی کنیم  
ولی می توانیم خود را آماده کنیم  
که سوار این راهوار پرقدرت شویم.  
بی مطالعه دست به هیچ کاری نزنید.  
دانش و خردتان را به کار اندازید.  
با آدم های صاحب نظر، مشورت کنید.

توانایی های تان را بشناسید،  
انسان نیرومندترین موجود روی زمین است،  
تکامل یافته ترین است.  
انسان مسیری را آمده است که  
به تکامل و نیرومندی امروزش رسیده است  
و شما ادامه دهندگان راهی هستید که  
این نیرومندی را شکوفاتر کنید  
یک روزی فیزیک بدن تعیین کننده بود  
زیرا انسان مجبور بود شکار کند.  
نیرومندی فیزیکی موجب شد  
کسانی را به اسارت و بردگی بگیرد.  
ولی امروز چه تعیین کننده نیرومندی است؟

اطلاعات در ورودی به فضاهای ناشناخته  
و فضاهایی است که باید مال تو بشود.

### هدف در نیست

ولی بدون در نمی توانیم وارد شویم.  
باید اول تصویرهای روشن و سالمی داشته باشیم،  
می بریم پیش داشته ها،  
با آن ها برخورد می دهیم،  
ترکیب می کنیم، آن اطلاع می شود مال ما!

دانستن زمینه ضروری درک است.  
 اگر درک نباشد  
 دانستن به توانستن نمی رسد.  
 آگاهی بگیری؛  
 آگاهی شرط اول است،  
 آگاهی باید بیاید که رابطه ها را بفهمی.  
 اگر آن قانونمندی را بفهمی  
 می توانی در آن دخالت کنی،  
 دانش برای این است که اندیشه ام علمی باشد —  
 رابطه های قانونمند را پیدا کنم  
 رابطه ها خارج از ذهن ما هست  
 ولی ارتباط ها را ما می زنیم.  
 وقتی که رابطه های علمی دارم  
 آن را هدایت می کنم؛ آن گونه که باید،  
 بدانیم چه داریم؛  
 بدانیم چه گونه از داشته های مان برداشت کنیم.  
 به دست آوردن  
 علم می خواهد،  
 خرد می خواهد،  
 سرعت انتقال می خواهد،  
 مهارت می خواهد،  
 ذهن باز و امید پرتوان و بلند پایه.

بهتر کردن داشته ها،  
بهره برداری از داشته ها  
اصل مطلب است  
و ما برای این که بتوانیم  
همیشه در اوج برومندی و قدرت  
بهره برداری کنیم  
باید بدانیم چه گونه آن را تازه نگه داریم.  
اگر پژوهش می کنید،  
اگر در محضر استاد حاضر می شوید،  
اگر مطالعه می کنید،  
اگر مشورت می کنید  
برای این است که بفهمید چه به چه است.  
چه گونه با هم ارتباط دارند.

از نتیجه زندگی “دیگران” بچشید، بخورید؛

آن را واریسی کنید –

گوشت و هسته اش را

بذر و دانه اش را

زمانه اش را،

شرایط آمدنش را

کیفیت بودنش را

اثرگذاری اش را

خوب که بررسی کردید

خوب که مسلط شدید

آن را که می پسندید

**انتخاب کنید،**

رویش کار کنید –

نژادش را اصلاح کنید،

شرایط آمدن و بودن و رفتنش را

بهتر کنید،

و بذر و نشا و نهال اصلاح شده را

برای میوه دادن در باغ های زندگی آینده

با دل و دست و مغز و زبان خود

بارور کنید.

۹۱/۱/۲۲/۲۱

ما به وجود شما افتخار می کنیم  
و می بالیم به این که  
سال های سال توانسته ایم  
در خدمت کودکان، نوجوانان و جوانان  
این کشور باشیم  
که امروز ستارگان درخشانِ محافل  
علمی- ادبی- هنری جهان هستند  
آن هایی که همه جا می درخشند.  
شما نه فقط مایه افتخار ما هستید  
که چشم و چراغ مردم ایران هستید،  
همه به شما چشم دوخته اند،  
دل در مشت گرفته اند  
و آرزوهای در دل مانده شان را  
امید دارند شما جامه عمل پوشانید،  
نه مردم ایران، که مردم جهان نیاز دارند  
که نگاهی دیگر به زندگی بشود و حرکت دیگر.  
شما امیدهای مردم ایران و جهان، می روید که  
نه جنگیدن را به جای جنگیدن بنشانید.

همواره روی اندیشه و بیان کار کرده ایم،  
 ما می توانیم پرتوان بیندیشیم،  
 ما می توانیم آن چه را که هست -  
 آن گونه که هست بشناسیم،  
 ما می توانیم رابطه ها را کشف کنیم  
 و با کشف این رابطه ها  
 ارتباط های عالمانه بزنیم،  
 ما می توانیم  
 احساس لطیف و زیبای خودمان را ابراز کنیم،  
 ما اگر اندیشه پرتوانی داشته باشیم  
 و زبانی بیان گر آن اندیشه،  
 نیازی نداریم دست به سلاح ببریم،  
 به تاریخ نگاه می کنیم،  
 به اطراف مان نگاه می کنیم؛  
 آنان که صاحب اندیشه ژرف؛  
 قابل اعتماد گسترده ای هستند  
 هرگز دشمنی در زندگی شان دیده نمی شود.  
 هرگز بدگویی و غیبت نداشته اند -  
 ترس نداشته اند؛  
 کسی که می بیند، می داند، و می فهمد،  
 از چه می ترسد؟

جهان هستی قانونمند است؛  
جهل است که جبر می آورد؛  
جهل است که خشونت  
و بدبینی و ناامیدی و فرو نشستن می آورد.

خرد زندگی را راه می برد  
اندیشه ما فروغش نشان می دهد چه به چه است

در مقابل هر چیزی "چرا" قرار دهید  
اما قبل از خراب کردن،  
ساخته اش را بگذارید.  
اگر هدفی را نمی پسندید و قبول ندارید،  
هدفی را به جایش توجیه کنید  
و به نمایش بگذارید.  
تخریب کار هر کسی می تواند باشد.

ما نباید از روی دست دیگری بنویسیم  
او نیازش چیز دیگری بوده است  
و الان هم چیز دیگری است.  
ما به مفاخر فرهنگی مان می بالیم  
اگر آن ها نبودند،  
فرهنگی نبود،  
علمی نبود،  
تمدنی نبود  
ولی هرگز نباید ادای آن ها را دربیاوریم.

باید دانش اولت این باشد که چه می خواهی،  
و بعد دومی می آید  
در گوشت و پوست و استخوان تو -  
می شود رفتارت.

قدرتمندی شما در این است که  
چه گونه از اطلاعات بهره برداری کنید.  
سرعت بهره برداری از اطلاعات،  
شیوه بهره برداری از اطلاعات  
مهارت بهره برداری،  
**قدرت و شخصیت شماست.**

هرمی بروید بالا!  
**وقتی هرمی بروید بالا، بینش علمی دارید،**  
نگرش علمی روی وضعیت دارید، می فهمید چرا.  
**چراها را**

در مقابل رفتار و باورداشت مان بگذاریم  
آن وقت است که  
تعریف دیگری از آن چه هست خواهید داشت.  
شما باید تعریف دیگری از علم بکنید.  
زیبایی و شکوه زندگی شما این است که  
با فلسفه غنی، با دانش گسترده، تبحر در زندگی،  
**کار روزانه تان را**  
**عالمانه و خردمندانه راه ببرید.**

کار روزانه باید تابلو شود.

اگر رفتار روزانه ات زیبا بود،

اگر چهره ات باز بود،

اگر هر که از کنارت رد شد انرژی گرفت

این درست است.

از چشم هایت محبت را بگیرد،

از دست هایت سخاوت را،

و از حرف هایت شجاعت را.

باید دست کودک و نوجوان را گرفت

و برد در فضاهاى نادیده ناشناخته

کار ما مثل دوی امدادی است —

تا این جا مشعل را رسانده ایم،

بگیرید و بدوید.

توجه داشته باشید

ما در سنگلاخ دویده ایم

تا جاده را برای شما صاف کنیم.

نگاه تان به زندگی چه است؟  
چه طور آن را می بینید؟  
خودتان را چه طور می بینید؟  
توانمندی انسان را چه می بینید؟  
فضای طبیعت را چه می بینید؟  
محیط کارتان را چه می بینید؟  
**دنیا برای هر کس**  
**همان گونه است که او می بیند.**  
شما چه جور می بینید؟  
برخورد غلط با هر چیز از آن شر می سازد.  
ما شر را خلق می کنیم.  
گاهی حتی با عزیزترین عزیزان مان؛  
با فرزندان مان  
نمی دانیم چه طور برخورد کنیم،  
اگر مدرسه می رویم،  
اگر در محضر استاد حاضر می شویم،  
اگر پژوهش می کنیم،  
اگر پرسشگری داریم،  
مقایسه داریم

برای این است که

آن چه را که هست

آن گونه که هست بشناسیم

و پیدا کنیم چه گونه با آن برخورد کنیم.

یاد می گیریم ارتباط عالمانه برقرار کنیم

رنج ها هم درونی اند -

از بیرون چیزهایی به ما می خورد

که اگر غلط با آن ها برخورد کنیم،

رنج می کشیم.

دیگری که درست تحلیل می کند

یاد می گیرد که چه طور با آن ها برخورد کند

و از این که درست برخورد می کند

لذت می برد.

خوشبختی هم درونی است -

چه گونه به زندگی نگاه می کنیم؟

با آن چه از راه حواس وارد می شود

چه گونه برخورد می کنیم؟

انسان بزرگ کسی است که  
 ابعاد شخصیتی بزرگی داشته باشد –  
 آدم ها را به دلیل کارشان بزرگ نمی دانیم؛  
 آدم ها را به دلیل بزرگی شخصیت شان،  
 ظرفیت شان،  
 و اعتبار درون شان بزرگ می دانیم.  
 کسی که از درون اعتبار دارد  
 کسی که درونش نیرومند است  
 اگر آن چه را که بیرونی است، از او بگیرند  
 تغییری در نیرومندی اش نمی دهد.  
 اعتبار و هویت و توانمندی انسان  
 روی اندیشه و بیانش است.  
 بالاترین و تعیین کننده ثروت روی زمین  
 نیروی انسانی است.  
 نیروی انسانی نه به آن تعبیری که  
 برخی کشورهای صنعتی عنوان می کنند.  
 آن ها از آدمیزاد ابزار خوب می سازند  
 می گویند کارگر ماهر،  
 آدم ماهر تولید می کنند  
 که بلد باشد چه گونه کار کند و تولید.

ولی ما به گونه ای دیگر تعبیر می کنیم.  
ما انسان اندیشمند را –  
انسانی که عشق و اندیشه را پیوند داده است  
انسانی که با دو بال پر قدرت عشق و اندیشه  
پرواز می کند  
انسانی که بیرونی ها را، اگر از او بگیرند  
از توانمندی اش کم نمی شود –  
زیادتر هم می شود  
نیروی انسانی می دانیم.  
انسان هایی ما را متمدن کردند، و به امروز رساندند  
که توانستند درست بیندیشند  
و درست هم اندیشه شان را بیان یا اجرا کنند.  
باید خردمندی را،  
احساس لطیف را،  
مهربانی را،  
انسان بودن را  
دریافت کنیم  
آن گونه خود را آماده کنیم  
که چند سال دیگر می طلبد.

نه آن که  
زندگی را،  
آن گونه که هست بشناسید،  
بلکه دنیا را  
آن گونه که  
دوست دارید، نیاز دارید و می توانید  
بسازید،  
اما برای این که بتوانید بسازید،  
باید آن را بشناسید.  
و ما نمی توانیم همه چیز و همه جا را بشناسیم —  
ما باید متمرکز باشیم روی چیزی که  
می خواهیم تغییر دهیم، یا بسازیم.  
آن را آن گونه بشناسیم که  
راحت دست و پنجه مان باشد،  
مغز ما روی آن مسلط باشد،  
زبان مان تعریف درستی از آن داشته باشد.

نوبت ماست که  
قهرمان فکری - ذهنی جهان شویم.  
قهرمان بدنی داریم،  
خیلی خوب است و ستایش می کنیم  
ولی رسیدیم به جایی که  
در حقیقت و به حق  
رهبری مردم روی زمین را بگیریم

شاید شما خودتان را نمی شناسید،  
شاید شما داشته های تان را نمی دانید،  
نمی دانید این مردم به پاخاسته  
چه قدرتی در وجودشان است  
چه قدرتی در درون شان  
به جوشش آمده است.  
صدای شان نرم است، لطیف است  
مردم عصر ما باید صدای شان  
نرم و لطیف باشد  
دیگر دوران عربده کشی گذشته است،  
دیگر دوران قمه کشی ها و قلدری ها گذشته.

صدای لطیف شما درست است،  
صدای مهربانی های شما درست است  
و بعد درست دنبال می کنید خردمندی را.  
برای این که اگر ما  
مثل تمام دوره تاریخ  
فقط دل پرفروغی داشتیم،  
فقط مهربانی ها  
در تمام خانه ها تشعشع و تلالؤ داشت  
ممکن بود زیر آوارها برویم،  
ممکن بود ملعبه دست این و آن شویم،  
ممکن است پایه ای بلغزد.  
ولی وقتی خردورز شدیم،  
وقتی شروع کردیم به فکر کردن  
فکر کردیم به کجا داریم می رویم،  
ببین چه کار دارند می کنند این مردم.  
چرا باید تمام فکر و ذهن مردم ایران  
این بشود که از لحاظ فکری قدرتمند بشوند؟  
برای این که نیاز را پیدا کرده اند.

ما سر بر آستان کسی می ساییم  
که آن سنگین وزنه ها را بر می دارد،  
یا پشت حریف را به خاک می آورد،  
عزیز ما هست،

قاب شان می کنیم روی قلب مان.  
ولی آن چیزی که تکلیف شما را  
در سطح جهان مشخص می کند  
ذهن شماست

یک روز نیروهای عینی تعیین کننده بود،  
هر کس فیزیک قوی تری داشت  
پیشروتر بود، رهبری می کرد.  
برای این که آن روز به او احتیاج داشتند.  
همان آدمی که از نظر قدرت برتر بود  
بردگانی را به خدمت گرفت،  
هر کس برده بیش تری داشت  
زمین ها را تصاحب کرد،  
هر کس زمین بیش تری داشت  
...

شما نیاز را آن گونه که هست  
درک کرده اید، لمس کرده اید  
نیاز چیست؟  
اگر ما وضعیت را بشناسیم  
و آن قدر خردمند باشیم که  
چه گونه می شود  
این وضعیت را به وضعیت دلخواه درآورد

آن وقت پیدا می کنیم که  
خردورزی ما،  
اندیشه ورزی ما،  
پرتوانی ذهنی مان  
نیاز به زبان دارد.  
می گوییم اندیشه و بیان.  
ما از زبان می خواهیم  
پنجره ها را باز کند،  
آفتابی بتاباند  
که هر کس هر اندیشه ای دارد  
همان گونه که او داد  
بتوانیم دریافت کنیم

دانش اول ما، خردمندی اول ما  
این است که چه بخوانیم  
برای چه بخوانیم  
و مصرفش چیست  
در تقاطع تاریخ و جغرافیا،  
ما نیاز داریم که  
اندیشه های دیگران را  
هر جای دنیا که هستند  
بکشیم و بیاوریم در کانون فکری خودمان.  
ما نیاز داریم که گفته های پیشینیان را،  
فکر غنی شان را  
بمکیم؛ مصرف روز برای آن داشته باشیم.  
آن اندیشه غنی را که تمدن ساز شده.  
ما باید اندیشه های روز را  
هر جای دنیا که هست  
بگیریم و بیاوریم این جا  
و از اعماق تاریخ بکشیم و به روز بیاوریم

تا برپا کنیم  
زندگی ای که  
غناى معنوى آن،  
غناى مادى آن را بسازد و  
غناى مادى اش  
در خدمت غناى معنوى اش باشد.

تمام جلوه مادى زندگى ما  
نشأت گرفته از فکر ما است.  
هر جا فکر غنى تر است،  
زندگى شکوفاتر و غنى تر است.

هر وقت می خواهید چیزی را ”رد“ کنید،  
باید ”بهتر“ از آن را عرضه کنید؛  
جانشین می تواند  
هدف باشد  
برنامه باشد،  
روش باشد  
ابزار باشد  
سازمان باشد.  
اگر داشته و رفتار را  
نمی پسندید،  
آن را که می پسندید  
که قبول دارید  
که مطالعه و مقایسه کرده اید  
از آن لذت می برید  
آن را به کار می گیرید  
پرورش می دهید  
اشاعه می دهید،  
عرضه کنید.

آن ممکن است  
هنر باشد،  
فلسفه باشد،  
دانش باشد -  
محصول ذهن شما باشد  
یا ذهن تان آن را پذیرفته باشد.  
برای خودتان هم خوب است -  
یا می قبولانید  
یا قبول می کنید.  
که به هر حال  
محصول ذهن تان  
پرورده تر می شود.

۹۰/۴/۷/۱۲

گل های این مملکت  
به این باغ رو می آورند  
به خودمان تبریک می گوئیم  
ما بنا داریم انتظارهای شما را برآورده کنیم.  
انتظارهایی که به حق است  
و باید برآورده شود.  
به شوق دیدارتان آمدم  
تا در یک هماهنگی بگوئیم  
ما چه می کنیم، شما چه خواهید کرد.  
مهم ترین امر ما این است که  
شما را با توانایی های خودتان آشنا کنیم.  
انسان خیلی نیرومند است  
خیلی نیرومندتر از آن است که  
زیست شناس ها ترسیم می کنند.  
انسان را درونش راه می برد،  
انسان را اعصابش راه می برد،  
انسان را مغز و تفکرش راه می برد  
شما باید این توانمندی ها را باور کنید  
و به کار گیرید

این ها را اهرم تغییر کنید  
داشته های تان را اهرم کنید،  
عصای دست نکنید.

اهرم کنید برای تغییرهای سترگ.  
برای هر کاری که می خواهید بکنید.  
استعدادی که در شما هست  
در سایر موجودهای زنده نیست -  
انسان تکامل یافته ترین موجود زنده است  
و تکامل هم روی سیستم عصبی اوست.  
تمام وجودتان،

تمام سلول ها و ژن های بدن تان  
همان کاری را می کنند که  
از مغزتان توقع دارید  
و از یک بدن کامل

اگر این ها را به حرکت درآورید،  
اگر این ها را درست هدایت کنید  
اگر این ها را پرورش دهید  
آن وقت آن چه که دیگران را می ترساند  
از وجود شما دور می شود.  
اصلاً ترس در زندگی تان راه پیدا نمی کند.

برای این که  
کار جدی مغز، حل مسئله است  
و شما وقتی توان حل هر مسئله ای را دارید،  
توهمی ندارید،  
ترسی ندارید.  
ممکن است کسی از دویدن در تاریکی  
ترس داشته باشد  
ولی کسی که تاریکی را مثل روشنایی می شناسد  
ترسی ندارد

وقتی کسی نمی داند چه انتخاب بکند  
تردید می کند.  
تردید بلای جان آدم هاست –  
تردید کار را به عقب می اندازد.  
وقتی که به غلط انجام دهی  
عقلت تصحیحش می کند،  
درس می گیری.  
ناکامی هزینه کامیابی است.  
زمین خوردن طبیعی توست  
برنخاستن خفت دارد.

زمین می خورد آدم، خوب بخورد،  
 تازه یاد می گیرد  
 چه گونه بدود که زمین نخورد.  
 اشتباه می کند،  
 اگر اشتباه نکنی که درستش را پیدا نمی کنی.  
 درست پیش غلط معنی دارد.  
 اما اگر تکرار کردی اشتباه را،  
 اگر استمرار پیدا کرد زمین خوردن  
 آن وقت باید راه رفتن و راه حرکتی ات را  
 زیر سؤال ببری.  
 زیر فشار تسلیم نشوید،  
 خردتان، عقل تان چه می گوید؟  
 بردگان با فرمان حرکت می کنند  
 آزادگان با حکم عقل.  
 هم خوراک خوب فکر کردن به او بدهیم،  
 هم مسئله حل کردن را به او واگذاریم،  
 شناختن را بر عهده او گذاریم،  
 مشاهده و کاوشگری را امر رفتاری اش کنیم  
 و کمک کنیم که درست بیندیشد.  
 هیچ کس اجازه ندارد  
 آرای خودش را به کسی تحمیل کند.

نباید بگویند این است و جز این نیست -

باید آن چه را که هست

آن گونه که هست نشان دهند.

بعد کمک کنند

که رابطه های علت و معلولی را بفهمید.

هر چه هست با هر چه هست در رابطه است.

این رابطه ها قانونمندند.

جهل، جبر می آورد.

فهم و دانش، اختیار.

اگر رابطه ها را، آن گونه که هست، بگیریم

ارتباط هایی که می زنیم عاقلانه است،

اما اگر ندانیم

با آن چه که هست چه گونه برخورد کنیم،

بلاى جان مان می شوند.

اگر آن چه که یاد می گیریم

به چابکی مان، توان فکری مان، امیدمان

کمک کرد، خوشبین تر شدیم،

درست است.

**خود تو باید تغییر کنی،**

وقتی خوشبین شدی، امیدوار شدی

وقتی به خود اعتماد کردی

می بینی همه چیز درست و سر جایش است.

اگر کسی بتواند درست بیندیشد

و بتواند آن گونه که می اندیشد بیان کند

به دلیل این که پر قدرت و درست می اندیشد،

تردید ندارد، ناامیدی ندارد، ناکامی ندارد

و چون می تواند اندیشه اش را

همان گونه که در ذهن پرورش داده است،

منتقل کند

همه به او می گروند،

و حرف هایش را می نوشند.

اگر دل به تو داد و نوشید حرف هایت را

آن وقت اگر تو نباشی او هست.

اندیشه و احساس تو هست.

## روی سخن

...

### با نوجوانان

فرصت را غنیمت شمرده، روی سخن را به سوی آینده سازان، به سوی نوجوانانی که دانش پژوهی را پیشه کرده اند، می گردانم.

به سوی به پاخاستگانی که می روند سرزمین شان را آن گونه که دوست دارند، نیاز دارند، اعتقاد دارند، بسازند.

به سوی نوجوانان و جوانانی که به درستی دریافته اند چه می خواهند و با درایتی تحسین انگیز می کوشند راه های رسیدن به آن خواست ها را پیدا کنند.

آنان که می آموزند، و یاد می گیرند چه گونه آموخته های شان را به خدمت تحول های سترگ آینده کشند.

آنان که دانش روز را به خدمت اندیشه پرتوان شان می کشند و اندیشه تحول آفرین شان را به خدمت دست های سحرانگیزشان.

آنان که مهارت یادگیری و مهارت تصمیم گیری و مهارت اجرا را با عشق و ایمان و چابکی و تقوا به هم می آمیزند.

آنان که در زندگی شان “هدف” دارند - هدف هایی روشن، قابل تعریف، قابل ترسیم، و بالاتر از همه، والاتر از همه، قابل دفاع.

آنان که هدف های شان را برنامه های علمی، سنجیده، زمانبندی شده - و بالاتر از همه - قابل ارزیابی و ارزشیابی، دست یافتنی می کند.

آنان که برنامه های شان را روش های پیشرفته، روش های متکی به دانش و فن و ابزارهای نوین، زیبا و پرشتاب می کند.

آنان که می روند، در پرتو آفتاب بلند اندیشه های شان، و به اعتبار دانش و مهارت و کاردانی شان، راهگشا و یاور درماندگان اینجا و آنجای تمدن بشری گردند. این عزیزان مسوولیت ها و رسالت های خود را خوب می شناسند؛

از آن چه روزی ارزش بوده است و دیگر پاسخگوی نیازی نیست،

از روش هایی که یک روز کارساز بوده است و حالا گران جانی می کند،

از آن چه جای به برتر از خود داده است،  
درمی گذرند و به آن چه هنوز نیامده است و باید بیاید  
دل می بندند.

آنان برای آن که بدانند چه داریم و که هستیم، با  
 ژرف نگری و پرسش و کاوش، پیدا می کنند که  
 چه داشته ایم و که بوده ایم.  
 برای آن که بدانند چه می توانیم داشته باشیم و که  
 می توانیم باشیم، با دانش و پژوهش و اندازه گیری و  
 آمارگیری  
 پیدا می کنند که چه داریم و که هستیم.  
 آنان ننشسته اند تا دیگران سرنوشت شان را رقم زنند،  
 نمانده اند که دانه برچین دانه پاشان اینجا و آنجای دنیا  
 شوند،  
 خوابیده اند تا تاریخ را تندباد حوادث ورق زند؛  
 به پا خاسته اند تا خود معمار کاخ پرشکوه  
 زندگی شان شوند.  
 ارزش ها را خوب می شناسند و به آن ها پای بندند،  
 نیازها را خردمندانه می جویند و کمر به برآوردن شان  
 بسته اند،  
 می دانند که اگر گل وجود خود را شکوفا بخواهند، باید  
 به "باغچه" برسند -  
 به دنبال منافع تنگ نظرانه شخصی نیستند؛  
 خود را برای "جمع"، و جمع کوچک را برای  
 جمع های بزرگتر و بزرگتر می خواهند.

به سربلندی میهن شان می اندیشند، به آینده بشر، به رسالت شان در این آمدن و رفتن.

ولی از "خود" شروع کرده اند، از خانواده های شان، از شهرشان، و از مملکت شان.

بر آن هستند که با نام خویش نام میهن شان را پر آوازه کنند و از زندگی در چنین سرزمینی به خود ببالند. آنان سربلندهای تاریخ خواهند بود، و دیرک چادر تمدن بشری.

و "حرف اول" را - در پهنای گیتی و در درازای تاریخ - از آنان خواهیم شنفت.

۷۶/۷/۱/۴

بچه ها توانمندی های خودتان را باور کنید؛  
شما می توانید هر زندگی ای را که دوست دارید، اعتقاد  
دارید، نیاز دارید بسازید  
اگر بدانید چه گونه با آن چه که هست برخورد  
کنید.

برخورد غلط با هر چیزی از آن ”شر“ می سازد،  
هر چه در نظام هستی هست قانونمند است،  
اگر ما این قانونمندی را بگیریم و بدانیم،  
در اختیار ماست، در دست ماست.  
هر چه بخواهید می توانید بسازید  
ولی آن، عناصری دارد، موجباتی دارد  
و طرز ساختنی!  
خیلی دلم می خواهد یک لغت را  
از فرهنگ لغت تان پاک کنید؛  
”دشمن“.

اگر بخواهیم واضح تر بگوییم دشمنی وجود ندارد، اگر  
باشد درون ماست، با آن بجنگید؛  
با ترس، با ناامیدی، با تصویر غلط از خود گرفتن،

اگر بخواهیم به آن شعار قدیمی برسیم که “خواستن توانستن است” یک کلمه باید بین آن بگذاریم –  
“خواستن، دانستن، توانستن”

مشکل ترین امر بشرِ امروز خواستنش است؛  
دقیق ترین علم شما، خرد و خردمندی تان، وقت و  
اندیشیدن تان باید صرف این شود که چه بخواهید.

آدمی نمی تواند جدا از اجتماع و به دور از جریان های  
اصلی و عمده، بگوید “من”، ما باید بگوییم “من”.  
آن جایی که باید بگوییم “به عقیده من” یعنی من این  
را پیدا کرده ام، من پروده ام، من کشف کرده ام  
و همین جور پا توی جای پای دیگری نگذاریم؛  
خودمان راه های نرفته را برویم، خودمان قله های  
کشف نشده را کشف کنیم، خودمان حرف های زده نشده را  
بزنیم،

اما این به آن معنا نیست که ما خودمان به تنهایی  
می توانیم در جنگل بزرگی همه امورمان را از عهده  
بربیاایم.

زندگی انسان زندگی اجتماعی است،  
آن چه که ما داریم به نام تفکر، به نام سخنوری، به نام  
ابزارسازی، نتیجه زندگی اجتماعی است که با هم  
داشته ایم.

پس ما اگر بخواهیم به قله برسیم - که باید برسیم -  
این قدر منتظر نباشیم که دیگری به ما اعتبار بدهد، ما به  
دیگری اعتبار بدهیم، ما به خاک مان اعتبار بدهیم، ما به  
جهان بشریت اعتبار دهیم

و اگر بخواهیم حرف اول را بزنیم - در سطح جهان -  
باید حرف های دیگران را شنیده باشیم، باید اندیشه ها را  
گرفته باشیم، باید دانش آن ها را بگیریم بکنیم امر  
رفتاری مان

اگر کسی بخواهد به قله برسد باید تمام دامنه را طی  
کند.

اگر پسر مثل پدر دربیاید، تاریخ می ایستد؛  
این شتاب و سرعت زندگی است که وقت نمی دهد،  
اجازه نمی دهد که ما مثل گذشتگان، مثل مادران و  
پدران مان زندگی کنیم.

ما هر چه داریم از گذشتگان مان داریم،  
ما محصول تاریخ هستیم، اگر تلاش آن ها، دانش  
آن ها، اندیشه آن ها نبود تمدنی نبود  
ولی این به آن معنا نیست

که من مثل آن ها زندگی کنم.

ریشه پر قدرت باید باشد که ساقه پر قدرت بیاید بالا.  
ساقه، شاخه بدهد، شاخه، برگ و میوه بدهد  
و ما میوه می خواهیم  
و شما - به تعبیر درست - میوه های این جامعه  
هستید.

دو خطای جدی می شود - بعضی ها فقط ریشه را  
همه چیز می دانند و بعضی ها ریشه و ساقه و شاخه را  
حذف می کنند و می گویند ما میوه اش را می خواهیم.

هر که بخواهد حرف اول را در هر امری بزند  
باید حرف های گفته شده را قبلاً دریافت کند  
و بر آن ها بیندیشد

و بعد بگوید "به نظر من، به عقیده من،"  
که جای این حرف در اجتماع ما خالی است.

”بر اندیشه ها بیندیشیم که

بتوانیم حرف اول را بزنیم“

اگر قرار باشد که ما فقط از پژوهش آن ها تغذیه کنیم،  
فقط از تولید آن ها مصرف کنیم، فقط اندیشه و فکر آن ها  
را به خاطر بسپاریم

خوب ما فقط مصرف کننده ایم.

مردم ایران دارند طوری صعود می کنند، به طرف قله  
می روند که مردم دنیا چشم به این ها دارند  
اگر کسی بخواهد توانمندی هایش را باور کند باید به  
طور علمی بفهمد که این تن چه ارزش ساخته است و ما چه  
بهره برداری از آن می کنیم.

توانایی های انسان بسیار زیاد است

و این توانایی هایی که

در ایران بالقوه وجود دارد

شما بالفعل کنید.

آدم ها در ایران دارند یاد می گیرند، پیدا می کنند که  
اهرم سترگ تحول کجاست و چه است،

امروز دیگر نمی توانیم بپذیریم که ثروت ها، که  
 سلاح ها، که قلدری ها حرف اول را می زنند -  
 بقایای آن هست،  
 ولی می بینید که دارد خرد می شود و می ریزد،  
 دارد زیر پرتو آفتاب شما آب می شود.  
 امروز اندیشه ها حرف اول را می زنند  
 و اندیشه اگر از دانش تغذیه نکند، تصور است،  
 ما از تفکر علمی باید به تفکر فلسفی برسیم.  
 توانمندترین موجود روی زمین انسان است  
 به دلیل این که صاحب اندیشه است،  
 اندیشه رشد نمی کند مگر به کمک زبان  
 ما باید توان درک اندیشه های دیگران را داشته باشیم،  
 این را بگیر زبان درک،  
 اندیشه گل نمی کند، گسترش پیدا نمی کند، متقاعد  
 نمی کند  
 مگر به کمک زبان تولید.  
 تولید از طریق گفتن و نوشتن.

ذهنِ قوی می تواند از این بدن  
بهترین بهره برداری را کند،  
عمر طولانی دهد، سلامتی دهد، نشاط و چابکی دهد.  
اگر آدم ها یاد بگیرند با تن و روان خودشان، چه گونه  
برخود کنند  
برای شان مثبت است،

**ذهن می تواند**  
**آن چه را که تن فرو می نهد، بردارد**

**شما خالق اندیشه های نو باشید،**  
**شما راهبر مردم روی زمین باشید.**

همان گونه که در علوم دیگر دارند تجدید نظر  
می کنند -

کوچک تر، سریع تر، چابک ترش می کنند،  
زبان هم باید کوچک تر و سریع تر و چابک تر شود.  
واژگان مان را نجات دهیم از مطلق گویی، ساختارهای مان  
را از درازگویی نجات دهیم.

شما اگر دنبال این هستید که چه درست است و چه غلط

برای استحکام زبان تان است، برای این است که ساختارهای تان از استحکام و زیبایی و موسیقی خوب برخوردار باشد.

هم دانشش را داشته باشید،  
هم قدرت اندیشیدنش را  
و هم زیبایی بیانش را.

اگر اندیشه پرتوان کار کند  
و اگر توان بیان اندیشه داشته باشیم،  
سلاح ها می ریزد، مصرف ندارد.  
کسی دست به سلاح می برد که منطق ندارد،  
که نمی تواند حرفش را بزند.  
که اگر می توانستند قلم را به جای تفنگ بگذارند،  
تفنگ بر نمی داشتند،

تفنگ را هر کسی می تواند به دست بگیرد  
ولی قلم را چی؟

قلم را کسی می تواند بردارد  
که حرفی برای گفتن داشته باشد  
و بداند چه گونه آن را بگوید -  
دلنشین، زیبا و قابل قبول.

کهن سالی با "پیری" فرق دارد -  
 آدم کم سن و سالی  
 ممکن است زیر چتر پیری نشسته باشد  
 و کهن سالی در آسمان های جوانی پرواز کند.  
 درخت کهن سال  
 ممکن است جوانی را به اطراف خود بپراکند،  
 و نهال نحیف، افسردگی را.  
 موسیقی و نوشته و نقاشی و معماری  
 ممکن است در هر شنونده و خواننده و بیننده ای  
 روح جوانی بدمد  
 یا  
 نوشته و تصویر ممکن است  
 آدم را به بدبینی و ناامیدی و افسردگی کشاند  
 و انسان -  
 که او را ذهن راه می برد -  
 می تواند زیر چتر ذهن بر یال جوانی ها بیاویزد  
 و در دنیای شادی ها و چابکی ها و خوشایندی ها پرواز  
 کند،  
 و شناسنامه اش را  
**هر روز صبح**  
 با مرکب ماندگاری و لذت بنویسد.

۹۲/۵/۲۵/۲۱

از

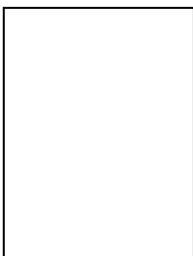
## همین نویسنده

«برای آنان که می‌اندیشند»

منتشر شده است:

- ۱- تبریک‌های نوروزی ۱۳۸۲
- ۲- کوتاه نویسی‌ها ۱۳۸۳
- ۳- تو به من عشق ورزیدن یاد می‌دهی ۱۳۸۴
- ۴- آن روزها ... این روزها ۱۳۸۴
- ۵- پرنده‌های عشق ۱۳۸۵
- آواز مرا بخوانید ۱۳۸۵
- ۶- چه بنویسیم؟ ... چه گونه بنویسیم؟ ۱۳۸۵
- ۷- نگوییم ... بگوییم ۱۳۸۵
- ۸- وقتی کسی را دوست داری ۱۳۸۶
- ۹- ما داریم می‌رویم ... ۱۳۸۶
- او دارد می‌آید ۱۳۸۶
- ۱۰- داستان‌های گفتنی ۱۳۸۷
- ۱۱- هزار نکته ۱۳۸۷
- ۱۲- می‌خواهم زنده بمیرم ۱۳۸۷
- ۱۳- در رثای آنان که زنده‌اند ۱۳۸۷
- ۱۴- نگاهی دیگر ۱۳۸۸

- ۱۳۸۸ - ۱۵ - روی پاکت ها
- ۱۳۸۹ - ۱۶ - نامه های پدر به پسر (۱)
- ۱۳۸۹ - ۱۷ - نامه های پدر به پسر (۲)
- ۱۳۸۹ - ۱۸ - انگیزه اندیشه
- ۱۳۸۹ - ۱۹ - معلم "یاد گرفتن را یاد می دهد"
- ۱۳۸۹ - ۲۰ - حُسن شناسی - حُسن جویی، حُسن گویی
- ۱۳۸۹ - ۲۱ - ما را باش ...
- ۱۳۸۹ - ۲۲ - فاقد نیستیم؛ واقف نیستیم
- ۱۳۹۰ - ۲۳ - می مانم، ولی ...
- ۱۳۹۰ - ۲۴ - مدیر و مدیریت - "سازمان دهی"
- ۱۳۹۰ - ۲۵ - از "بودن" به "شدن"
- ۱۳۹۱ - ۲۶ - کودک، خانواده، مدرسه
- ۱۳۹۱ - ۲۷ - سخنانی کوتاه با مدیران
- ۱۳۹۱ - ۲۸ - گفته های نوشتنی
- ۱۳۹۱ - ۲۹ - ویژگی های یاد دهی، شیوه های یادگیری
- ۱۳۹۲ - ۳۰ - پیام های نوروزی از نوروز ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۱
- ۱۳۹۲ - ۳۱ - انسان را کار انسان کرد
- ۱۳۹۲ - ۳۲ - "اندیشه" میرابِ "عشق"
- ۱۳۹۲ - ۳۳ - نوشته های پراکنده



اگر نیروی عینی مان را  
به قدرت ذهنی مان بسپاریم  
جوان شدن و جوان بودن و جوان ماندن  
دست خود ماست -  
دست توان ذهنی ماست  
اندیشه باید جوان باشد -  
رفتار باید جوان باشد  
باید جوانی را در آمدن ها و رفتن ها بشناسیم  
و با آن راه رویم  
هر چیز تولدی دارد و جوانی و برومندی دارد  
و کهولت و مرگی  
ما با تولد در تولد به استقبال  
نوجوانی و برومندی و شادابی و کارآیی می رویم -  
در اندیشه و اثرگذاری و ماندگاری مان.